



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۱۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَفِي مُوسَى إِذِ ارْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۰) وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (۴۲) وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُتَّتَصِرِينَ (۴۵) وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶)﴾

قصص انبیا، نمونه‌ای از آیات الهی

سوره مبارکه «ذاریات» که در مکه نازل شد، بعد از اقامه برهان برای برخی از اصول مخصوصاً معاد، جامعه را با موعظه هدایت می‌کند، چون خدای سبحان فرمود: ﴿ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱. بعد از اقامه برهان، قصص برخی از انبیا(علیهم السلام) را که صبغه وعظ و عبرت دارد، ذکر می‌کند. عبرت را هم مستحضرید عبرت گفتند، برای اینکه مطالعه‌کننده عبور بکند از نقص به کمال، از باطل به حق، از کذب به صدق، از شرّ به خیر، از قبیح به حسن؛ اگر عبور نکند عبرت نگرفته است و این قصص برای این گونه از معابر

هست. در بخش‌های قبلی فرمود اینها آیات الهی اند: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾^۱ این آیه است و مانند آن؛ لکن جریان حضرت ابراهیم را که ذکر می‌کند، نفرمود که در آن آیه است، چون خود این قصه را مبسوطاً ذکر می‌کند، ولی جریان حضرت موسی را، جریان حضرت هود را، جریان حضرت صالح را به عنوان آیه ذکر می‌کند که فرمود: ﴿وَفِي مُوسَى﴾ یعنی در این آیت هست و همچنین در قوم عاد.

مطلب دیگر این است که جریان حضرت ابراهیم و جریان حضرت موسی و جریان حضرت نوح (سلام الله علیهم) را با ذکر انبیای آنها ذکر فرمود؛ اما جریان عاد و ثمود و اینها را نام انبیایشان را ذکر نکرد؛ یعنی صالح (سلام الله علیه)، هود (سلام الله علیه) را ذکر نکرد، فقط همان قوم را ذکر فرمود که گرفتار عذاب شدند.

حضرت ابراهیم مظهر و مصدر إمامته و إحيای الهی

چند مطلب مربوط به بحث‌های قبلی است: یکی اینکه در جریان وجود مبارک حضرت ابراهیم، مستحضرید سلسله انبیا در یک حدّ نیستند، قرآن کریم فرمود: ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾^۲ درباره مرسلین هم مشابه این تعبیر را دارد که ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۳، فضیلت اینها تنها به لحاظ درجات آخرت نیست، به لحاظ معارف اینها و درجات کمالی اینهاست. وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) تنها نمی‌خواست ببیند که چگونه مرده زنده می‌شود که علم حصولی او به علم حضوری و شهودی تبدیل بشود، چون این معنا را قرآن کریم قبل از قصه حضرت ابراهیم نسبت به آن ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ﴾^۴ و اهل آن قریه را هلاک شده دید گفت: ﴿أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ﴾^۵ خود آن شخص را إمامته کرد و بعد از صد سال زنده کرد، این شخص،

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۰.

۲. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۵. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

تبدیل علم حصولی به حضوری و مشاهده حیات و مشاهده ممات و مشاهده حیات بعد الممات همه را دید. لکن قصه حضرت ابراهیم را بعدها که ذکر می‌کند ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ﴾^۱ می‌خواهد از جواب معلوم بشود که وجود مبارک حضرت ابراهیم چه خواست، اینکه حضرت ابراهیم عرض کرد: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾^۲ نه اینکه من می‌خواهم علم حصولی من به حضور تبدیل بشود، من می‌خواهم مشاهده کنم، چون بالاتر از این را قرآن کریم درباره ﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَرْءٌ عَلَى قَرْيَةٍ﴾ ذکر کرد، قصه حضرت ابراهیم که فوق آن قصه است یک چیز دیگری می‌خواهد بگوید و آن این است که فرق است بین اینکه انسان مورد شهود باشد، مورد حیات و ممات باشد، مورد احیا و إماتة باشد یا مصدر إماتة و احیا باشد. آن ﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَرْءٌ عَلَى قَرْيَةٍ﴾ مورد حیات و ممات بود؛ یعنی خدا او را ﴿فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ﴾ بعد ﴿بَعَثَهُ﴾ بعد از این مرحله. خود این شخص، حیات و ممات را مورداً تجربه کرده است، ولی خلیل حق می‌خواهد مصدرأً تجربه بکند؛ یعنی فاعل احیا و إماتة بشود، نه اینکه مورد فعل باشد، مورد فعل آن پیغمبر بزرگوار بود.

پرسش: ...

پاسخ: به هر حال ﴿أَرِنِي﴾ رؤیت است، کار، کار مفهومی که نیست، نشان بدهد، این کار گرچه به دست خلیل حق ظاهر شد؛ اما با ارائه خدای سبحان تحقق پیدا کرده است، می‌خواهد مصدر حیات و ممات بشود، نه مورد حیات و ممات.

یک سلسله بحث‌های برهانی و حصولی است که قرآن آن را اول ذکر می‌کند که وجود مبارک خلیل حق که با نفوذ مناظره اعتقادی و کلامی داشت، فرمود: ﴿رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ﴾، این برهان بود؛ اما وقتی مسئله شهود رسید، ﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَرْءٌ عَلَى قَرْيَةٍ﴾ را ذکر کرد که آن شخص مورد شهود بود؛ یعنی مورد حیات و ممات بود، خدا خود او را

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

إماته کرد، بعد خود او را زنده کرد، این بالاتر از آن علم حصولی است. آنکه خلیل حق می‌طلبد این است که من خودم می‌خواهم مصدر إحیا و إماته بشوم، نه مورد حیات و ممات. از جواب معلوم می‌شود که خلیل حق چه می‌خواست؛ لذا فرمود این کار را بکن، ﴿ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا﴾^۱، البته کلّ این کارها به اذن خداست، دیگری اگر دعوت می‌کرد و اسم این چهار مرغ را می‌برد شاید نمی‌آمدند؛ اما وقتی ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) بخواند می‌آید. بنابراین آنچه را که خلیل حق خواست، از جواب معلوم می‌شود که نه تنها تبدیل حصول به حضور و شهود است، بلکه تبدیل مورد شهود بودن، به مصدر شهود بودن است؛ لذا خیلی فرق است بین ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ﴾ با ﴿أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ﴾ خلیل حق.

پرسش: مصدر درست است یا مظهر؟

پاسخ: نسبت به این کاری که کرده است مصدر است، در برابر آن موهب؛ اما از آن جهت که بالاصالة نیست مظهر ذات اقدس الهی است؛ لذا خدای سبحان فعل را به خود او نسبت می‌دهد، فرمود: ﴿ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا﴾؛ تو اسم این چهار مرغ را ببر، اینها زنده می‌شوند. از آن جهت که به اذن خداست مظهر خداست؛ از آن جهت که دعوت او باعث حیات این حیوانات است می‌شود مصدر.

پرسش: ...

پاسخ: نه، این می‌خواهد عالم‌تر بشود کامل‌تر بشود، اینها یقین داشتند، ولی می‌خواهند این یقینشان به مرحله شکوفایی برسد، از علم الیقین به عین الیقین برسد و مانند آن.

پرسش: آیه بودن داستان حضرت لوط را در سوره حجر آیه ۸۵ بیان کرده.

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

پاسخ: بله، ولی منظور آن است که این از سنخ اِimate و امثال آن نیست. همه آیه است؛ اما تعبیر در خصوص اینجا سخن از عذاب است. نحوه ابراهیم خلیل و نحوه موسی و نحوه عرض کنم که نوح فرق می‌کند با جریان حضرت صالح و حضرت هود و امثال آن؛ در هر سوره یک صیغه خاصی دارد که تکرار در کار نیست همه موجودات آیت هستند و همه کارهایی که به وسیله انبیا شده آیت است؛ حتی جریان حضرت ابراهیم هم آیه است.

پرسش: اگر تقاضای مصدریت دارد، سؤال ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ﴾ را چگونه توجیه می‌کنید؟

پاسخ: بله، برای اینکه مبدا کسی خیال کند که این برای آن است که اطمینان پیدا بشود. این قرآن یا آن تعبیر برای همه مردم است که اگر کسی این سؤال را از حضرت ابراهیم می‌شنید و - معاذ الله - خیال می‌کرد که او در مسئله اِحيای موقی شک دارد! آن وقت این پاسخ الهی که تثبیت طمأنینه اوست هم باید ذکر بشود تا هیچ کس خیال نکند که این سؤال، سؤال استفهامی است سؤال، سؤال آن است که شما می‌توانید یا نمی‌توانید و مانند آن و با «واو» هم آورده تا معلوم بشود که تو که قبول داری تو که مطمئن هستی، این برای چیست، تو که می‌دانی! از نحوه جواب معلوم می‌شود که خواستش این است که مصدر این کار بشود اولاً و مظهر این کار بشود ثانیاً.

فرمان الهی به خروج مؤمنان از منطقه عذاب قوم لوط

مطلب بعدی آن است که اینکه در آیه ۳۵ سوره مبارکه «ذاریات» که محل بحث است، فرمود: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾، این البته آن نکته‌ای که قبلاً بزرگان گفتند آن هم درست است که به احترام ایمان و رسالت و اینها عذاب نیامده، اینها از این منطقه خارج بشوند تا عذاب بیاید؛ مثل ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾، اما راه دیگری دارد که در آن جمع‌بندی عذاب معلوم می‌شود که حتماً خدای سبحان اراده کرده که اینها را از شهر بیرون ببرد، برای اینکه عذاب اینها تنها حجاره «مسومه عند ربك» نبود، اگر آن سنگ و گِل بود سجّین بود، سجّیل بود و

مانند آن، آن ممکن بود به هر کسی که نشان گرفته شد بخورد، عیب ندارد، مؤمنین مصون هستند و کفار مصاب هستند. اما اگر عذاب این باشد که ﴿فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾^۱، این شهر را می‌خواهد زیر و رو کند، در چنین مقطعی البته آن کسی که اهل نجات است را باید او را خارج کنند.

بنابراین این ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ می‌تواند دو نکته داشته باشد: به لحاظ ﴿لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ * مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾، این ممکن است برای احترامِ ایمان و مؤمن و رسالت و رسول و امثال آن باشد؛ اما به لحاظ آن عذاب که ﴿فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾، قطعاً باید این باشد که اینها نجات پیدا کنند. بنابراین نه این آیه منحصرأ می‌فهماند که عذاب این قوم همان حجاره است، نه آن آیه ﴿فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا﴾ اینها همه مثبتین‌اند و جمع هر دو ممکن است، تعارضی بین این دو آیه نیست.

در جریان عذاب‌های قوم عاد و ثمود، اینها هم همین‌طور است. در جریان این عذاب‌هایی که برای قوم ثمود می‌آید که فرمود این قوم ثمود را ما با صاعقه عذاب کردیم، در آن قسمتِ عاد هم دارد که ﴿مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ﴾، در بعضی از آیات دارد که صاعقه آمده به حیات اینها خاتمه داد، اینها مثبتین‌اند، اینها که معارض هم نیستند، پس اگر در یک آیه دارد که قوم عاد را ما با صاعقه عذاب کردیم، در یک آیه دارد که با تُندباد عذاب کردیم هر دو ممکن است، چه اینکه درباره قوم لوط هر دو ممکن بود.

می‌ماند مسئله اطفال و امثال آن؛ افراد عاقل که فرمود: ﴿غَيْرِ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۲ نبودند. در جریان اطفال، خود وجود مبارک نوح دارد که پروردگارا! اینها ﴿وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا﴾^۳، فرزندان اینها هم در اثر تربیتِ بد پدران و مادران اینها کافر می‌شوند، گفته شد سالیان متمادی دیگر کسی فرزند به بار نمی‌آورد یا خدا جلوی فرزندآوری را

۱. سوره حجر، آیه ۷۴.

۲. سوره ذاریات، آیه ۳۶.

۳. سوره نوح، آیه ۲۷.

گرفته، یا اگر کودکانی معذب شدند، فوراً ذات اقدس الهی اینها را در بهشت برزخی ترمیم کرده که اگر اینها آسیبی دیدند یک چند لحظه‌ای آسیب می‌بینند، بعد در روح و ریحان الهی هستند، هرگز خدای سبحان کسی را بدون حکمت عذاب نمی‌کند، یک؛ و اگر کسی در اثر این ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۱ عذاب دیدند، فوراً ترمیم می‌کند، این دو؛ تمام عذاب‌ها همین طور بودند.

پرسش: ...

پاسخ: آنها را هم داشتند، نه اینکه اصلاً فرزندی نداشتند، وگرنه قوم، جمعیتشان یکی پس از دیگری به دنیا می‌آمد. آن قسمت مهم کارشان این بود و انبیا هم فرمودند که شما این مسیر زاد و ولد را دارید تغییر می‌دهید. بنابراین اینکه فرمود: ﴿وَ فِي مُوسَى﴾، یعنی آیه است، همه اینها آیه‌اند؛ اما درباره حضرت موسی این قسمت‌ها را بیان فرمود.

بررسی روایتی در برتری امیرمؤمنان بر حضرت ابراهیم

مطلب بعدی آن است که برخی از روایات نقل شده؛ البته باز این روایت را باید بررسی کرد که حضرت امیر می‌فرماید که خلیل حق برای طمأنینه از خدا آیت خواست و من بدون آیت می‌گویم: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً»^۲، البته این روایات باید بررسی بشود، یک؛ و اگر در کاری فضیلتی برای امام نسبت به پیامبری از انبیای اولوالعزم (علیهم السلام) ثابت شد، این دلیل بر فضیلت کل نیست، این دو؛ ثانیاً درباره خصوص اهل بیت راهی هست برای اینکه اینها مقام برتری دارند، برای اینکه اینها عدل قرآن کریم‌اند، یک و قرآن کریم با کتب انبیای دیگر فرق دارد، دو؛ همه آنها سخن از ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۳ است، هر سابقی حرف نبیّ قبلی را تصدیق می‌کند / انجیل مسیح (سلام الله علیه) مصدّق تورات است، تورات کلیم حق مصدّق حرف‌های ابراهیم خلیل و انبیای دیگر است؛ اما در هیچ جای قرآن

۱. سوره انفال، آیه ۲۵.

۲. عیون الحکم و المواعظ (للشی)، ص ۴۱۵.

۳. سوره بقره، آیه ۹۷؛ سوره آل عمران، آیه ۳؛ سوره مائده، آیه ۴۶.

برتر از تصدیق، سخنی به میان نیامده، فقط درباره قرآن کریم است که خدای سبحان فرمود این مصدق کتاب‌های اصیل انبیای گذشته است ﴿وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾.^۱ این هیمنه؛ یعنی سلطنت، یعنی سیطرت، فقط مختص به قرآن کریم است. تورات هیمنه ندارد، انجیل هیمنه ندارد، صحف ابراهیم و موسی (سلام الله علیهما) اینها هیمنه ندارند، حرف‌های انبیا را تصدیق می‌کنند؛ اما معیار باشند، سلطنت داشته باشند، مهمین باشند نیست. اگر قرآن، مهیم بر کتاب‌های آسمانی هست که هست و اگر هر پیامبری به اندازه کتاب خود اوج دارد که دارد، پس وجود مبارک پیغمبر ما نسبت به انبیای دیگر اوج دارد و اگر اهل بیت مخصوصاً وجود مبارک حضرت امیر برابر آیه مباهله ﴿وَإِنْفُسًا﴾^۲ به منزله اوست و به استناد خطبه «قاصعه» همه کمالات را دارد^۳ «الا النبوة»، پس او می‌تواند هیمنه داشته باشد، اینها به اندازه قرآن، مقام دارند، عدل قرآن‌اند. اگر عدل قرآن‌اند و قرآن هیمنه دارد و اگر هر پیامبری به اندازه کتاب خود قدرت علمی دارد، اگر ما برهان اقامه کردیم که حضرت امیر از خیلی‌ها افضل است دست ما پُر است این حرفی ندارد؛ منتها حالا باید آن دلیل روایت را ثابت کرد و خود حضرت امیر مقاماتی داشتند بالاتر از این مصدریت یا مظهریتی که برای انبیای دیگر بود هست، ولی این البته در خصوص موردی که محل بحث است باید برهان اقامه بشود.

پرسش: ...

پاسخ: خودشان فرمودند که ما را از ربوبیت پایین بیاورید، بعد هر چه خواستید بگویید، به هر حال ارواح اینها صادر اوّل است، هر موجودی که در جهان باشد بعد از این صادر اوّل است «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» در روایات دارد که «تَوَرَّ بُيِّنًا»،^۴ این از ربوبیت که پایین بیاییم هر کمالی که برای موجود ممکن هست، برای آن «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» هست که

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۳. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۲.

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص ۲۸.

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» حضرت فرمود «ثَوْرِي». وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) دارد: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا» و امثال آن.

پرسش: اگر سنت تفسیر قرآن و عدل قرآن است، چرا صیانت از

پاسخ: «سنت»؛ یعنی خود امام، نه روایت؛ روایت عدل قرآن نیست. داخل روایت جعل هست، کذب هست، صدق هست. حضرت فرمود به نام ما دروغ جعل می‌کنند، بر قرآن عرضه کنید؛ هم نصوص علاجیه را دستور دادند که شما بر قرآن عرضه کنید هم روایت‌های غیر معارض را هم گفتند بر قرآن عرضه کنید، آن‌که عرضه نیست و عدل قرآن است خود عترت است. الآن کسی خدمت حضرت نشسته است این دیگر عرض بر قرآن لازم نیست عرض بر قرآن برای آن دو طایفه است: یک طایفه نصوص علاجیه است که معارض دارد؛ طایفه دیگر هم روایتی است که معارض ندارد، ولی ما نمی‌دانیم به نام حضرت است یا جعل کردند! چون دروغ جعل کردند. ولی کسی خدمت حضرت نشسته است؛ مثلاً حالا زواره خدمت امام صادق نشسته است، این که عرض بر قرآن لازم نیست، این از خود قرآن ناطق دارد می‌شنود. بنابراین عترت، عدل قرآن است نه روایت، روایت را باید عرضه کرد.

پرسش: ...

پاسخ: برای اینکه در این نظام خود اینها شهید می‌شوند تا قرآن بماند، روح قرآن کریم با روح اینها یکسان‌اند. در نظام هستی دنیا اینها خادم قرآن‌اند، شهید می‌شوند تا قرآن بماند؛ اما شهید می‌شوند جانباز نیستند، بدن‌باز هستند؛ شهید جانش را نداد بدنش را داد، چون بدنش را داد، البته بدن امام، عدل قرآن نیست، روح مطهر امام، عدل قرآن است که سر جایش محفوظ است، اینها یک حقیقت‌اند و دو حقیقت نیستند، گاهی به این صورت در می‌آیند.

خدا مرحوم کاشف الغطاء بزرگ را غریق رحمت کند! ایشان دارد که قرآن بالاتر از امام نیست؛ البته امام وظیفه‌اش این است که برای حفظ قرآن شهید بشود؛ اما بدنش را از دست می‌دهد، زن و بچه‌اش را از دست می‌دهد، نه جان

خود را از دست بدهد، جان خودش برای همیشه و ابد زنده است. آنکه عدل قرآن است و خودش قرآن ناطق است روح مطهر امام است، نه بدن مطهر امام؛ بدن مطهر امام البته مُردنی است.

پرسش: بسیاری از اختلافات متشرّعين و مسلمین ریشه در همین روایات اختلافی دارد، آیا شارع نمی‌توانست جلوی این اختلافات را بگیرد؟

پاسخ: شارع که می‌توانست، بشر باید مواظب باشد، جبر که در کار نیست، ذات اقدس الهی حق را به صورت یک لقمه در دهن او بگذارد، این فکر است، این بررسی است، این تأمل است، این اختیار است. یک عده ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱ یک عده به سوء اختیارشان به بیراهه می‌روند یک عده حُسن اختیار دارند و به راه می‌روند. بنابراین وقتی اهل بیت عدل قرآن شدند و قرآن مهیمن شد، سلطان شد، مُسَيِّطِر شد، اگر یک روایت معتبری گفت که وجود مبارک حضرت امیر از وجود مبارک فلان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افضل است آدم می‌تواند به خوبی بپذیرد. در این قسمت فرمود: ﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ﴾،

پرسش: ...درست است که پیامبر اولوالعزم است؛ اما «لیطمئن» دارد.

پاسخ: «لیطمئن» در مصدریت؛ یعنی طمأنینه مراحل و مراتبی دارد.

مراتب سه‌گانه یقین در کتاب و سنت

یک وقت است کسی می‌خواهد برهان اقامه کند تا از نظر علم الیقین مطمئن بشود این یک مرحله است. مرحله دیگر این است که برهان برایش اقامه شده است؛ اما می‌خواهد مشاهده کند به علم شهود برسد؛ یعنی «از علم به عین آمد و از گوش به آغوش» حرف زدن و فکر کردن نباشد، عین خارج باشد، آن مثل ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ﴾^۲ که در خود

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

او این شهود پیدا شد این شده مورد حیات و ممات از این بالاتر که مرحله ثالث است یک شخص می‌خواهد خودش مصدر إحياء و إمامه باشد، این مرحله سوم یک شهود بیشتری می‌خواهد، یک طمأنینه بیشتری می‌خواهد. بنابراین ممکن است کسی آن مرحله میانی را داشته باشد؛ اما فاقد مرحله برتر باشد، از ذات اقدس الهی برای نیل به مقام برتر و طمأنینه مقام برتر، مقام سوم را طلب کند. اینها مراتبی دارد.

صعوبت درک معارف برتر قرآن و روایت

خدا قرآن را نازل کرد باران را هم نازل کرد؛ اما باران را به زمین انداخت، قرآن را به زمین آویخت، به زمین که نینداخت. تا این مرحله‌ای که کتاب و لغت و فرهنگ و علوم راه دارد ما این طناب را می‌گیریم ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾^۳ بالا می‌رویم، بقیه نه عبری است نه عربی، نه تازی است نه فارسی، حقیقت قرآن است و ما هیچ دسترسی نداریم به او.

این قصه ذریح محاربی بارها به عرض شما رسید^۴ که زراره و امثال زراره می‌گویند ذریح محاربی رفته خدمت امام(سلام الله علیه) از حضرت سؤال کرد ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾^۵ یعنی چه؟ حضرت فرمود: «لِقَاءُ الْإِمَامِ». بعد از مدتی بیرون آمد، زراره و امثال زراره گفتند کجا بودی؟ گفت خدمت امام رفتم. سؤال کردند چه چیزی سؤال کردی؟ و چه جواب شنیدی؟ گفت از حضرت سؤال کردم ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ یعنی چه؟ حضرت فرمود: «لِقَاءُ الْإِمَامِ». اینها تعجب کردند، گفتند از کجای این آیه در می‌آید؟ ﴿وَإِلْيَافُ نُذُورِهِمْ﴾ یعنی به نذران وفا کنید ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾ یعنی حاجت آنها را عمل کنید، سخن از لقای امام نیست، نکند که این خلاف بگوید؟! آمدند خدمت حضرت عرض کردند که ما ذریح را دیدیم از خدمت شما بیرون آمد چنین چیزی از او سؤال

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۴، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

۵. سوره حج، آیه ۲۹.

کردیم چنین جوابی دارد، این چگونه است؟ درست می‌گوید یا درست نمی‌گوید؟ فرمود بله درست می‌گوید. عرض کرد ما سالیان اینجا خدمت شما هستیم به ما نفرمودید! فرمود: «مَنْ يَحْتَمِلُ مِثْلَ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ»^۶ شما می‌آیید اینجا درس می‌خوانید؛ اما ما غیر از این حرف‌هایی که به شاگردان خود می‌گویم و درس می‌دهیم یک سلسله علوم است که «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۷ «مَنْ يَحْتَمِلُ مِثْلَ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ» شما چنین شاگردی پیدا کنید که دیگر از ما نخواهد لقای امام کجا از این در می‌آید، این طناب یک طرفش به دست خداست می‌آید می‌آید می‌آید تا وقتی که پایین آمد می‌شود عربی مبین. ده‌ها کتاب لغت را مراجعه کنیم، ده‌ها عرف را مراجعه کنیم، ده‌ها جامع الشواهد را بیاوریم فقط در همین چند متر هستیم! اگر - معاذالله - قرآن همین بود؛ مثل باران، نازل شده بود یعنی به زمین می‌انداخت، می‌گفتیم همین است، قوانین عربی باید حکم بکند! اما این حبل متین است این را به زمین آویخت نه انداخت، تا چند متر آن دست ما به او می‌رسد؟ در اوّل سوره مبارکه «زخرف» فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۸ اما ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ﴾^۹ عربی نیست تا شما لسان العرب را بگیرید، تبادل بگیرید جامع الشواهد بگیرید، چه می‌خواهی بگویی؟ تو بین علی و اولاد علی چه می‌گویند؟ البته ما مکلف هم نیستیم به آن حدّ، چون حالیمان نمی‌شود! اما وقتی گفتند هم باید بپذیریم. اینکه در زیارت «جامعه کبیره» وجود مبارک امام هادی (سلام الله علیه) فرمود وقتی به مشهد امامی از ائمه (سلام الله علیهم) رفتی، گذشته از آن خواسته‌های دیگر، مطالب دنیا و مطالب آخرت، از آنها بخواه «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ»^{۱۰} این جمله‌هایی که در زیارت‌هاست، جملاقی که در ادعیه است گرچه به حسب ظاهر جمله خبریه است، ولی به داعی انشا القاء شده، اینها دعاست، این

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۵۴۹.

۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۰۱.

۸. سوره زخرف، آیه ۳.

۹. سوره زخرف، آیه ۴.

۱۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵.

«مُحْتَمِلٌ» مبتدا نیست، این «لِعِلْمِكُمْ» خبر نیست این جمله، جمله خبریه است که به داعی انشا القاء شده است؛ یعنی «و اجعلنا حاملین لعلمکم»،^{۱۱} به حرم مطهر امام هشتم که انسان مشرف می شود از حضرت به اذن خدا می خواهد که خدایا مرا باسواد بکن! نه آن سوادى که تو حوزه ها و دانشگاه ها فراوان است، آن علمى که در جاهای دیگر نیست آن علمى که شما گفتید «لا یحتمله الا کذا و کذا و کذا» مرا جزء حاملان آن علم قرار بده! این از برجسته ترین جمله های زیارت «جامعه» است «مُحْتَمِلٌ» نه جمله خبریه باشد، آدم ادعا بکند نه، «و اجعلنى محتملاً لعلمِ علی و اولاد علی». اگر - معاذ الله - قرآن همین بود که در زمین است مثل باران نازل شده بود، این مثل حبل بود، این طناب افتاده در گوشه مغازه مشکل خودش را حل نمی کند، به کدام حبل می گویند: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^{۱۲} همه شما این طناب را بگیرید، طنابی که به جای بلند بسته است، وگرنه طنابی که در گوشه مغازه افتاده نازل شده است، این مشکل خودش را حل نمی کند، کدام حبل است؟ در همان حدیث شریف ثقلین همین است؛ فرمود: «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَ الطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»،^{۱۳} ما هر چه بگوییم، سی سال، سیصد سال، سه هزار سال، غیر از این کتاب های لغت چیزی دیگر گیرمان می آید، عرف و لغت و مفهوم و اینهاست، بقیه لسان العرب نیست جامع الشواهد نیست کتاب لغت نیست، لفظ نیست، عبری، سریانی و فارسی نیست؛ بلکه «علی حکیم» است. حضرت فرمود: «مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ» شما شاگردی مثل ذریح پیدا کنید، اسرار ما را به کسی نگوید اعتراض نکند. خود زراره گاهی سؤال و جوابش در محضر حضرت تُند می شد تا اینکه در مسئله تعلیم بفهمد. غرض این است که بیش از این هم از ما بر نمی آید نه عرضه آن را داریم، نه از ما خواستند، ولی اگر کسی محتمل شد، در ردیف اولیای الهی است که فرمود علم ما حدیث ما امر ما «صعب مستصعب» است که «لَا يَحْتَمِلُهُ» الا اینها و اینها، و اَلَا «عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»

۱۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص ۲۸.

۱۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

این است؛ لذا از وجود مبارک امام صادق هم سؤال کردند که الآن چندین سال است که قرآن را هر روز می‌خوانیم هر شب می‌خوانیم خسته نمی‌شویم. فرمود این که کلام عادی نیست. شما الآن شصت یا هشتاد سالتان است هر روز آفتاب را می‌بینید هیچ حرف شده که بگویید ما خسته شدیم از بس آفتاب را دیدیم! حضرت فرمود: «يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»^۱ هیچ کس شده بگوید که الآن من شصت سال آفتاب را می‌بینم خسته شدم، این نور است، این با حیات ما با واقعیت ما هماهنگ است؛ لذا آدم هر چه هم قرآن بخواند خسته نمی‌شود، یک چنین کتابی است.

بنابراین ما آن مقداری که قدمان می‌رسد تا محدوده عربی مبین است؛ اما اگر یک روایت معتبری بود باید بگوییم «سمعا و طاعة»! نباید بگوییم، این را از کجا گرفتی؟ اگر در حضور خود امام نشستیم مطلبی را فرمود، می‌گوییم «سمعا و طاعة»! این ذریع محاربی هم همین بود. حضرت فرمود شما دارید با من بحث می‌کنید شاگرد من هستید، حرف‌های ما حرف‌های استاد و شاگردی است، حرف‌های ولی و مولی علیه نیست، از حرف‌های مولا و عبد نیست حرف‌های شاگرد و استاد است شاگرد و استاد در مدار عربی مبین حرف می‌زنند؛ اما من اگر چیزی بگویم ذریع قبول بکند، می‌گوییم: «مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيح» که امیدواریم - إن شاء الله - این نصیب حوزویان بشود.

«و الحمد لله رب العالمين»